

**رفع ظلم از اقلیت با ظلم به اکثریت میسر نمی شود-حسن بهگر**

اصولاً دفاع احزاب و سازمان های چپ از اقوام، ریشه ای ایدئولوژیک ولی کلاً عدالتخواهانه دارد و به همین سبب ابراز توجه به اقلیت ها همیشه جزئی از گفتار آنهاست، حال می خواهد این اقلیت قومی باشد یا دینی و غیره، تفاوتی نمی کند. مشکل آنجاست که این گروه ها که شیفته ی علوم انسانی هم هستند مو را می بینند و پیچش مو را نادیده می گیرند و این نکتهُ مهم و بدیهی را از قلم می اندازند که دفاع از حقوق اقلیت ها با پایمال شدن حقوق اکثریت میسر نمی شود. در میهن دیکتاتور زده ی ما حقوق همه ی شهروندان به یکسان پایمال شده، ولی این گروه های قومی، همین استبداد را بهانه ای برای تبلیغ فدرالیسم و رفتن به راه جدایی کرده اند.

از آنجا که اندیشه ی سوسیالیسم از روسیه به ایران سرایت کرده. یکی از مضامین وارداتیش حق تعیین سرنوشت به سبک لنین بوده است. اوضاع خاص پس از انقلاب روسیه و کشورهایی که طی سالیان متمادی در جنگ ها به تصرف در آمده بود، یکی از مشکلات عمده بود برای گذار به سوسیالیسمی که لنین در نظر داشت. تصور می شد که صرف شناسایی حق استقلال این کشورها و ملت ها که در حقیقت مستعمره روسیه بودند، برای رسیدن به مقصود رهبر انقلاب روسیه کافی باشد. به هر حال در عمل، آزادی خلق ها در همین حد ماند که با اسم جداگانه کمونیستی بشوند، خودشان تحت حاکمیت روس ها باشند و حزبشان هم شعبه ای از حزب روس ها... اسم این را گذاشتند استقلال، تا از هم پاشی شوروی که امپراتوری نوین را از هم گسست.

همین مسأله بازیچه ای برای ناآرام کردن اوضاع در ایران توسط شوروی شد و غائله آذربایجان و کردستان را درست کرد که با شکست روبرو گردید. دو دولت دست نشانده و بی رمق که تا قوای شوروی رفت، از هم پاشید. این درس عبرتی برای آزادیخواهان چپ مانند ملکی گردید و از حزب توده انشعاب کردند و به انتقاد پرداختند. متأسفانه تا به امروز حزب توده نخواسته است این مسأله را برای همگان بشکافد و این اشتباه معرفتی را متذکر شود. در این مورد فقط آقای بابک امیرخسروی به جد کوشیده و تئوری حق تعیین سرنوشت را در سخنرانی ها و مقاله ها گوناگون بررسی و نقد کرده است

تئوری حق تعیین سرنوشت به سبک کمونیستی با ایران قابل انطباق نیست. زیرا ایران کشور دیگری را ملحق به خود نکرده است. از این تجزیه طلبان که بگذریم، همه ی این اقوام، قرن هاست که خود را ایرانی می دانند. ایران کشوریست متشکل از اقوام گوناگون که از دوسه هزارسال پیش تا کنون با صلح و صفا در کنار هم زندگی کرده اند.

این روزها که ایران با فشار دولت های خارجی و دخالت آشکار آنها روبروست، همراهی و امضای دو گروه سیاسی جمهوریخواهان لائیک و شورای موقت سوسیالیست چپ در اعلامیه 10 سازمان که بیشترشان تجزیه طلب هستند، نه تنها برایم غیر منتظره بلکه بسیار تأسف بار و غم انگیز بود. مدتی است اخباری از کمک های مالی و تسلیحاتی به گروه های تجزیه طلب می شنویم و متأسفانه این گروه ها گوش خود را به حرف حساب بسته اند و در شور ناسیونالیسم قومی به سر می برند و توسل به بیگانه را برای رسیدن به مقصود، نه تنها قبیح نمی شمرند، بلکه واجب می دانند و از هزار و یک شکستی هم که در این راه خورده اند، درس نمی گیرند و باز آلت دست این و آن می شوند. ولی گروه های چپ ذکر شده که همواره شعار استقلال و آزادی می دادند باید ارتباط این ائتلاف غیر منطقی را با دموکراسی و آزادی روشن کنند. آنان به خوبی می دانند تشکیل یک کشور از یک قوم، منجر به تصفیه سایر اقوام و برادرکشی می شود و در حکم عقبگرد است و موافق زمان نیست و نمی تواند مطابق نظرات یک حزب چپگرای مدعی پیشروی باشد. از یوگوسلاوی گرفته تا آخرین تجربه در اقلیم کردستان جلوی چشمان شماست. لحظه ای از تئوری های سست رو بگردانید و به واقعیت نظر کنید.

دو گروه چپ ائتلاف، هنگامی که بنیاد گذارده شدند، از اشخاص وطنخواه و مستقل و ملی تهی نبودند و آرمانی جز رفاه و آسایش مردم و استقلال ایران نداشتند. نیازی به بردن نام این افراد نیست و بسیاری آگاه هستند. حال چه شده است با گروه هایی همداستان شده اند که حتا حاضرند کشور مستقل قومی خودشان را بر خاکستر بمباران شده توسط آمریکا و اسراییل بنیان کنند؟ اگر شما هوادار عدالت برای اقلیت ها هستید، بدین معنی نیست که اکثریت را قربانی اقلیت بکنید، بلکه باید هوادار حقوق برابر برای همه باشید. باید برای جامعه ای مبارزه کنیم که در آن نهادهای اجتماعی به گونه ای تنظیم شود که افراد، فرصت های برابر برای موقعیت های مطلوب داشته باشند. این اصل در جامعه ای که به حقوق فردی احترام می گذارد محقق می شود، نه در جامعه ای که براساس خون و نژاد و طایفه تعریف می شود. رسیدن به این آرمان با حمایت از قوم و طایفه و عشیره ممکن نیست.

اینجاست که می توان به جرأت گفت امضأ و همراهی این دو گروه چپ، در حفظ سنت مدل کمونیسم روسی است که در میدان تجربه شکست خورده و چپ ایران با کپی کردن غلط و به تعبیر بابک امیرخسروی با برداشت غلط و اشکال معرفتی که با آن دارد، در حقیقت پشت به ترقیخواهی کرده. بگذریم که حتا امکانات گروه های عضو هم در این ائتلاف برابر نیست و گروه های هوادار ناسیونالیسم قومی، یدک کش دو گروه چپ خواهند شد. آیا همکاری با این گروه ها ی تجزیه طلب که آشکارا از عربستان سعودی و اسراییل و آمریکا کمک می گیرند برای چپگرایان ما اشکال ندارد و عاقبت کار را نمی سنجند، یا اصلاً قبح آن برایشان ریخته شده و فکر عاقبت هم نیستند؟ با تعجب می بینیم در اعلامیه منکر کمک خارجی شده اند، یعنی امر بدیهی را انکار می کنند و توقع دارند که بقیه هم بپذیرند! این توهم مضحک است. سر را در برف کردن، چاره ی کار نیست. کیست که از التماس نامه های هجری به اسراییل و آمریکا و از درخواست های مهتدی برای بمباران ایران مطلع نباشد.

فرض محال که محال نیست. اصلا ً گیرم که حق با این دو گروه است و حق تعیین سرنوشت هم موبه مو با شرایط ایران تطبیق می کند. چرا این زمان که آمریکا و اسراییل ایران را در مخمصه قرار داده اند، شما از جدایی حمایت می کنید؟

آیا این همراهی با سیاست آمریکا نیست که می خواهد در منطقه اسراییل رقیب نداشته باشد و کشورهای بزرگ به کشورهای کوچک دست نشانده تبدیل بشوند؟

اکنون ما در سخت ترین شرایط تاریخی قرار داریم که ممکن است هست و نیست کشور به باد فنا برود. این ائتلاف، با ماترک فکری که از روسیه بجا مانده به سمتی قدم برمی دارد که چیزی جز لعنت و نفرین در پی نخواهد داشت و به زبان واضح تر مترادف خیانتی بزرگ است. چپ مدت هاست کمبود موفقیت داشته است ولی لزومی ندارد پس از یک دوره ی بی عملی ملال آور که زاییده ی احتراز خودش از پذیرش واقعیت تاریخی است، محض ابراز وجود، با طرفداری از تجزیه ی ایران دست به خودکشی بزند.

با اینکار مردم را بیش از پیش از خود خواهید رماند و تتمه ی نیکنامی را هم که از بابت هواداری از زحمتکشان برایتان مانده، از دست خواهید داد.

 ایران لیبرال

----

(1)مبحث ملی و بررسی اجمالی آن در ایران- بابک امیرخسروی

http://www.iranliberal.com/showright-spalt.php?id=397